

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۳۵-۵۵

تفسیر انتقادی یک انگاره: کوروش دوم و خشایارشای یکم در مکالمه افلاطونی «آلکیبیادس بزرگ»^۱

فرزاد رفیعی فر^۲
اسماعیل سنگاری^۳
سید مسعود سیدبنکدار^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۳

چکیده

رساله موسوم به «آلکیبیادس بزرگ» از جمله متونی محسوب می‌شود که به‌رغم آنکه پژوهشگران تردیدهایی جدی در انتساب آن به شخص افلاطون ابراز داشته‌اند، از جایگاهی ویژه در میان آثاری برخوردار است که ذیل مکتب فلسفی و ادبی افلاطونی قرار می‌گیرند. این رساله شامل مکالمه‌ای میان سقراط و معاشر جوان او آلکیبیادس است و ضمن گفت‌وگو، در چند مورد از شاهنشاهی هخامنشی و مسائل مربوط به آن سخن می‌رود. در پژوهش حاضر منحصراً به یکی از این موارد، یعنی اشاره سقراط در سطور نخست رساله به کوروش دوم و خشایارشای یکم به‌عنوان تنها افراد میرا و فناپذیر شایسته احترام در نظر آلکیبیادس جوان و جاه‌طلب توجه شده است. درحقیقت پژوهش حاضر بر آن است از طریق مطالعه انتقادی و تطبیقی محتوای «آلکیبیادس بزرگ»، انگاره‌ها و تصورات ویژه‌ای را بررسی کند که وجود آن در فضای

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.45279.2851

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:
f.rafiifar@yahoo.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول):
e.sangari@ltr.ui.ac.ir

۴. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:
sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir

- این مقاله برگرفته از رساله با عنوان «تفسیر انتقادی ادبیات سقراطی افلاطون و کسنوفون درباره شاهنشاهی هخامنشی» دانشگاه اصفهان در سال ۱۴۰۲ است.

ذهنی نویسنده رساله، موجب ذکر نام کوروش و خشایارشا به عنوان تنها افراد ارجمنند در نگاه شخصیتی همچون آلكیبيادس شده است و به یاری چنین خوانشی، یک انگاره پنهان در اندیشه یونانیان سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد در باب این دو فرمانروای هخامنشی را بازخوانی کند.

کلیدواژه‌ها: شاهنشاهی هخامنشی، آلكیبيادس بزرگ، افلاطون، کوروش دوم، خشایارشا یکم.

مقدمه

در میان مجموعه نوشته‌های منسوب به افلاطون (Plato)، دو مکالمه موسوم به آلكیبيادس (Alcibides) وجود دارد که رساله نخست غالباً با عنوان «آلكیبيادس بزرگ/ اول» (Alcibiades Major) و اثر دوم با عنوان «آلكیبيادس کوچک/ دوم» (Alcibiades Minor) شناخته می‌شوند. قاطبه صاحب نظران و پژوهشگران «آلكیبيادس کوچک» را اثری جعلی می‌دانند^۱ (De Romilly, 2019: 32, Gribble, 1999: 215)؛ رز، ۱۳۷۲: ۳۸۴) و رساله نخست نیز هر چند در دوران باستان کوچک‌ترین تشکیکی در انتساب آن به شخص افلاطون ابراز نشده بود (Denyer, 2001:14, Renaud & Tarrant, 2015:6)، پس از تردیدهایی که شلایرماخر (Friedrich Schleiermacher) در سده نوزدهم میلادی در باب اصالت آن روا داشت (Schleiermacher, 1836: 328-331, Denyer, 2001: 15) جایگاه خود در مجموعه آثار افلاطون را تا اندازه چشمگیری از دست داد. در نتیجه «آلكیبيادس بزرگ» امروزه بیشتر از زمره آثار افلاطونی دانسته می‌شود که با توجه به ارتباط بینامتنی محتوای آن با آثار اصیل افلاطون، توسط یک یا چند نویسنده دیگر از مکتب افلاطون نگاشته شده‌اند.^۲

به‌هرروی اسلوب و ساختار افلاطونی «آلكیبيادس بزرگ» موجب شده بود این رساله که موضوعاتی همچون خودشناسی، لزوم مراقبت از خود و تربیت مناسب برای یک مملکت دار درون‌مایه بنیادی آن محسوب می‌شود (رز، ۱۳۷۲: ۳۸۴، Gribble, 1999: 217, Yuji, 2012: 77).

۱. به نظر می‌رسد در میان پژوهشگران معاصر، به‌استثنای لئو اشتراوس هیچ محقق طراز اولی «آلكیبيادس کوچک» را اثری اصیل نمی‌داند (Renaud & Tarrant, 2015: 6).

۲. می‌توان با بنیتز (Eugenio Benitez) در این نکته هم‌داستان بود که نگرشی متعادل نسبت به «آلكیبيادس بزرگ» در جایگاه یک اثر در مجموعه آثار افلاطون، فرصت‌های ویژه‌ای در اختیار پژوهشگران خواهد گذاشت (Benitez, 2012: 120). اهمیت این نکته به‌ویژه با توجه به انتقال مفاهیم فلسفه افلاطونی با رعایت نسبتاً کامل ساختار و فرم شخص افلاطون آشکار می‌شود (Gribble, 1999: 215-216).

(Archie, 2015: 60)، در عصر باستان به دروازه‌ای برای ورود به جهان اندیشه و تفکر افلاطون مبدل شود (Helfer, 2017: 21, Denyer, 2001: 14, Schleiermacher, 1836: 328). افزون بر این مشابهت محتوا و نقطه نظرهای طرح شده در باب هخامنشیان در «آلکیبیادس بزرگ» با گفتمان ارائه شده در باب این شاهنشاهی و مسائل آن در مجموعه آثار افلاطون به گونه‌ای است که می‌توان داده‌های مرتبط با هخامنشیان در این مکالمه را نیز ذیل عنوان کلی و گسترده «شاهنشاهی هخامنشی در آینه ادبیات سقراطی افلاطون» تعریف کرد. از سوی دیگر، «آلکیبیادس بزرگ» فرآورده نهایی قلم هر نویسنده‌ای باشد، به عنوان متنی معاصر با هخامنشیان و بازمانده از یونان سده چهارم پیش از میلاد شایستگی آن را دارد که به داده‌های آن در باب تاریخ ایران باستان به دیده منبعی ارزشمند نگریسته شود.^۱

اما به رغم این حقیقت که افلاطون در مجموعه آثار خود پارسیان را در مقایسه با تمامی اقوام بیگانه و غیر یونانی، حتی در قیاس با مصریان، بیشتر مورد اشاره قرار می‌دهد (Tuplin, 2018: 589)، مجموعه آثار اصیل یا منسوب به این نویسنده و فیلسوف سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد تاکنون چندان جایگاه ویژه‌ای در مطالعات تاریخ ایران باستان در عصر هخامنشی نداشته است.^۲ پژوهش حاضر نیز در باب رساله‌ای است که محتوای فلسفی، موضوع تحقیقات و تک‌نگاری‌هایی بوده است، اما پیش از این کمتر به مثابه منبعی برای پژوهش‌های تاریخ شاهنشاهی هخامنشی بوده است.

باید گفت در این پژوهش، تنها در خوانش و تفسیر انتقادی، به کوروش بزرگ و خشیارشای یکم در سطور آغازین «آلکیبیادس بزرگ» اشاره‌ای به ظاهر گذرا شده است. این بخش از رساله در مطالعه‌ای محتاطانه و دقیق تر می‌تواند دربرگیرنده انگاره‌ای یونانی یا آتنی در باب این دو فرمانروای هخامنشی باشد. از همین رو بررسی چگونگی حضور هخامنشیان در سایر بخش‌های رساله به مطالعات مجزای آتی موکول شده است. در حقیقت نگارندگان

۱. تاریخ تألیف «آلکیبیادس بزرگ» همچون هویت نویسنده یا نویسندگان اصلی آن به عنوان یک موضوع بحث‌برانگیز محل اختلاف است و تعیین زمان دقیق نگارش آن به سهولت امکان‌پذیر نیست (Baynham & Tarrant, 2012: 221). با وجود این اوایل دهه ۳۵۰ پیش از میلاد را می‌توان به عنوان تاریخ تقریبی تألیف رساله در نظر گرفت (Denyer, 2001: 12). همچنین با توجه به شواهد موجود در متن، گفت‌وگوی خیالی سقراط و مصاحب جوانش احتمالاً در حدود ۲۰ سالگی آلکیبیادس، یعنی در تاریخ تقریبی ۴۲۹-۴۳۰ پیش از میلاد رخ داده است (Baynham & Tarrant, 2012: 215).

۲. پژوهشی از تاپلین (Christopher J. Tuplin) با عنوان "Plato, Xenophon and Persia" در این حوزه استثنائی بااهمیت محسوب می‌شود (Tuplin, 2018: 576-611).

پژوهش حاضر که داده‌های آن با استفاده از روش جمع‌آوری اطلاعات کتابخانه‌ای گردآوری شده است، درصدد بوده‌اند از طریق خوانشی محتاطانه و تفسیر انتقادی-تطبیقی، انگاره‌ها و تصوراتی را بررسی کنند که موجب اشاره به نام کوروش و خشایارشا در بخشی بنیادی و اساسی از «آلکیبیادس بزرگ» شده است و از این طریق به پرسشی در باب چرایی ذکر نام این دو شاهنشاه و نه هیچ‌یک از سایر شهرباران هخامنشی، پاسخ دهند. در نهایت هدف اصلی این پژوهش بازسازی نسبی مفاهیمی خواهد بود که با استفاده از متن رساله در باب دو فرمانروای مذکور قابل استخراج است.

در پژوهش حاضر، برگردان فارسی ارزشمند شادروان محمدحسن لطفی از دوره آثار افلاطون به‌عنوان مبنای اصلی مورد استفاده نگارندگان بوده است، باوجوداین با هدف احتیاط بیشتر، متن چند ترجمه انگلیسی معتبر آثار افلاطون نیز مورد توجه و رجوع قرار گرفته است. همچنین ارائه ارجاعات به متن رساله «آلکیبیادس بزرگ» و سایر آثار افلاطون با استفاده از نظام صفحه‌بندی استفانوس (Stephanus Pagination) انجام شده است.

کوروش و خشایارشا در مکالمه افلاطونی «آلکیبیادس بزرگ»

سقراط^۱ (Socrates) مکالمه را با ابراز علاقه و محبت به آلکیبیادس آغاز کرده و از همان سطور نخست گفت‌وگو به شرح برداشت خود از آرزوها و آمال سیاسی او اقدام می‌کند. سقراط غروری را که در سایه زیبایی جسمی و روحی، برخوردار از تباری والا، عضویت در خاندانی متنفذ و نیز بهره‌مندی از حمایت و پشتیبانی قدرتمندانی چون پریکلس (Pericles) در ضمیر مخاطب جانش پدیدار آمده است، سبب سلوک و کردارهای برتری‌جویانه وی در مواجهه با دل‌باختگان و عاشقانی می‌داند که دلدادۀ آلکیبیادس شده بودند (103a-104c).

آلکیبیادس در پاسخ سخنان وی را به چالش نمی‌کشد (104c-d) و می‌توان چنین قضاوت کرد که از این طریق به‌صورت ضمنی و تلویحی این امر را می‌پذیرد که مزایای برشمرده‌شده از سوی سقراط سبب تکبر و کنش‌های مغرورانه او شده است. سقراط در ادامه گفت‌وگو دیدگاه‌های خود در باب اندیشه‌هایی را وصف می‌کند که عقیده دارد آلکیبیادس در سر

۱. در پژوهش حاضر هرگاه نام سقراط به‌صورت ایتالیک درج شده است مراد نگارندگان اشاره به نمود وی در مکالمه «آلکیبیادس بزرگ» خواهد بود و در مواردی که از شخصیت تاریخی وی سخن رفته باشد نام فیلسوف به‌صورت عادی نوشته شده است. لازم به ذکر است نگارندگان ترجیح می‌دادند در صورتی که اطمینان بیشتری در انتساب «آلکیبیادس بزرگ» به شخص افلاطون وجود داشت، در هنگام اشاره به نمود سقراط در رساله مذکور از عبارت «سقراط افلاطون» استفاده کنند.

می‌پروراند. او بر این باور است که مصاحب جوانش مرگ را بر زندگی بدون دست‌یابی به بزرگداشت و تجلی بی‌نظیر و فراتر از سیاست‌مداران بزرگی همچون پریکلس ترجیح خواهد داد و در حقیقت تنها سودای رسیدن به چنین قدرت و جایگاهی است که زیستن را برای وی شیرین می‌کند (105a-b).

سقراط این چنین داوری می‌کند که نه تنها در اختیارگرفتن زمام امور دولت-شهر آتن فرجام خواسته‌های آلفیبیادس نخواهد بود، بلکه او حتی به فرمانروایی بر تمامی یونانیان و اقوام بیگانه ساکن در قاره اروپا نیز قانع نخواهد شد و در صورت رسیدن به چنین میزان اقتداری، سودای دست‌یابی به سروری در آسیا و تمامی جهان را در سر خواهد پروراند (105 a-c) و در نهایت این‌طور نتیجه‌گیری می‌کند:

«حتی، آلفیبیادس گرامی، من بر آنم که جز کوروش و خشیارشا هیچ مردی را در نظر تو قدر و اعتباری نیست. آنچه گفتم حدس و گمان نیست؛ بلکه یقین دارم و تو خود نیز می‌دانی که راستی چنان است.» (105c)

در حقیقت نویسنده «آلفیبیادس بزرگ» نخست مقدماتی در باب غرور و اسباب پدیدآمدن خودپنداره‌ای مغرورانه در نهاد آلفیبیادس، بر زبان سقراط جاری ساخته و پس از آن نیز شرحی مفصل در باب اهداف، آرزوها و آمال سیاسی بلندپروازانه وی ارائه می‌دهد. چنین مقدماتی، یک ویژگی بنیادی و اساسی در شخصیت آلفیبیادس تاریخی، یعنی جاه‌طلبی و نام‌جویی وی را -آن‌گونه که توسط معاصران خود شناخته شده بود و در میان نسل‌های پسین یونانیان جلوه می‌کرد- در برابر دیدگان مخاطب رساله قرار داده و به‌صورت تلویحی القاگر وجود چنین خصیصه‌ای در ضمیر و سرشت وی است.

باید گفت در یک مطالعه سطحی و در نگاه نخست، بر زبان جاری‌شدن نام این دو فرمانروا از سوی سقراط احتمالاً به‌مثابه چیزی فراتر از یک اشاره گذرا و مثالی پیش‌پا افتاده جلوه نخواهد کرد، اما به باور نگارندگان این پژوهش، ذکر نام کوروش و خشیارشا، در جایگاه تنها مردانی که نزد آلفیبیادس ارجمند و صاحب اعتبار محسوب می‌شوند، آن‌هم بلافاصله پس از شرحی در باب جاه‌طلبی و عدم اکتفای این مصاحب جوان به دست‌یابی به اقتداری محدود به مرز و محدوده، نکته‌ای است که نباید به چشم یک اشاره ساده و سطحی بدان نگریست.

در حقیقت خوانشی دقیق‌تر از متن رساله، پای دو پرسش تعیین‌کننده را به میان خواهد آورد: پرسش نخست هدف نویسنده «آلفیبیادس بزرگ» از اشاره به فرمانروایی از سلسله هخامنشی، به‌ویژه در چنین بخشی از متن مکالمه را جویا خواهد شد، درحالی‌که پرسش دوم ناظر بر چرایی نام‌بردن از کوروش و خشیارشا و نه هیچ‌کدام از سایر شاهان بزرگ هخامنشی،

به‌عنوان تنها افرادی خواهد بود که احترام و ستایش آلکیبیادس جوان را برانگیخته‌اند. نگارندگان در سطور آتی این دو پرسش را به‌صورت مجزا بررسی کردند.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

۱. هدف کلی از اشاره به فرمانروایان هخامنشی

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، نخستین پرسشی که در پی خوانشی محتاطانه از «آلکیبیادس بزرگ» در ذهن پژوهشگر تاریخ ایران باستان شکل می‌گیرد در باب هدف یا اهداف احتمالی نویسنده مکالمه از اشاره به فرمانروایانی از سلسله هخامنشی در جایگاه تنها مردان ارجمند نزد آلکیبیادس است. در مقابل این پرسش ضرورت دارد نخست به شخصیت تاریخی آلکیبیادس و انگاره‌هایی که درباره این بازیگر مهم عرصه سیاست یونان نیمه دوم سده پنجم پیش از میلاد رایج و متداول بود اشاره شود.

پلوتارخوس (Lucius Mestrius Plutarchus) ضمن تأکید بر نسب و تبار بلندپایه و زیبایی ظاهری آلکیبیادس، رقابت‌طلبی و عشق به برتری‌جویی را مهم‌ترین مشخصه‌ها و ویژگی‌های شخصیتی وی معرفی می‌کند (Plutarch, Alcibiades: III). از این‌رو گزارش پلوتارخوس با نکاتی که توکودیدس (Thucydides) به‌صورت پراکنده و ضمن نقل وقایع و رخداد‌های سال‌های آغازین جنگ پلوپونزی (peloponnesian war) درباره خصایص و توانایی‌های آلکیبیادس ذکر کرده هماهنگ است، زیرا توکودیدس نیز بر مهارت نظامی، طبع قانون‌شکن، عشق به شهرت، برتری و افتخار، و لخرجی‌های بی‌حد و حصر و نیز شیوه زندگی شخصی او که در نظر معاصران منجرکننده بود و سبب به‌وجود آمدن این تصور شده بود که خواهان آن است که به‌عنوان جبار بر دولت-شهر آتن حکومت کند تأکید کرده است (Thucydides, VI: 15).

کسنوفون (Xenophon)، دیگر شاگرد نامدار سقراط و نویسنده معاصر افلاطون که به‌شدت ستایشگر شخصیت اخلاقی سقراط تاریخی بود (اشتراوس، ۱۴۰۰: ۱۱۱؛ Morrison, 2010: 195) در اثری موسوم به ممورابیلیا^۱ (Memorabilia) آلکیبیادس را در کنار فردی دیگر موسوم به کریتیاس (Critias) جاه‌طلب‌ترین آتنی‌ها لقب می‌دهد و معتقد است این دو خواهان آن بودند که تمامی رقیبان خود را از میدان به‌در کرده و امور دولت-شهر را در دست بگیرند (Xenophon, I: 2.14).

۱. این اثر توسط محمدحسن لطفی و به همت نشر خوارزمی با عنوان *خاطرات سقراطی* به فارسی ترجمه و منتشر شده است (کسنوفون، ۱۳۷۳).

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۲ / ۴۱

باید گفت دیدگاه معاصران و نویسندگان جهان باستان درباره شخصیت آلکیبیادس بدان اندازه تأثیرگذار و قانع‌کننده بوده است که عیناً و با کمترین تردید در آثار پژوهشگران و مورخان معاصر نیز منعکس شده است. به‌عنوان نمونه دیگر (Werner Yeager) آلکیبیادس را تجسم جاه‌طلبی آتنی دانسته و استاتارد (David Stuttard) وی را متهم می‌کند که بارها منافع ملی را در راه بلندپروازی‌های شخصی خود قربانی کرد (یگر، ۱۳۹۳: ۵۲۹/۱؛ استاتارد، ۱۳۹۷: ۱۲۸).

گمپرتس (Theodor Gomperz) نیز ضمن استفاده مکرر از کلیدواژه جاه‌طلب در توصیف شخصیت آلکیبیادس، در تحلیلی که از جایگاه او در نگرش و دیدگاه شهروندان آتنی معاصر او ارائه داده چنین می‌نویسد: «همه آتنیان گرچه نبوغ شخصی آلکیبیادس را به دیده اعجاب می‌نگریستند در اینکه او سبب تباهی امپراتوری آتن شده بود اتفاق نظر داشتند.» (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۹۳۶/۲)؛ از این رو می‌توان چنین قضاوت کرد که جاه‌طلب و بلندپرواز انگاشتن آلکیبیادس در بخش‌های مختلف رساله بررسی شده، تا اندازه زیادی با شخصیت تاریخی وی مطابقت دارد.

نکته حائز اهمیت این است که در «آلکیبیادس بزرگ» بلافاصله پس از شرحی مفصل در باب جاه‌طلبی‌های نامحدود آلکیبیادس جوان از ارجمندی شاهان هخامنشی برای وی سخن رفته است. به عبارت دیگر دقیقاً در همان بخشی از رساله که سقراط از بی‌مرز بودن بلندپروازی مصاحب جوانش سخن گفته و پیش‌بینی می‌کند او حتی به فرمانروایی بر شهر و سرزمین‌های وسیع اکتفا نخواهد کرد. این نکته می‌تواند نمایانگر آن باشد که ذکر نام شاهان هخامنشی در چنین بخشی از رساله باید از ارتباط مستقیمی با همان خصیصه جاه‌طلبی و بلندپروازی آلکیبیادس برخوردار باشد.

در نظر داشتن این مسئله ضروری است که شاهنشاهی هخامنشی با ساختار ویژه اداری و سلسله مراتب قدرت خاص خود، چه در زمان نگارش «آلکیبیادس بزرگ» و چه مقارن با تاریخ پیشنهادی گفت‌وگوی سقراط و آلکیبیادس و در حقیقت در تمامی طول سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، در جایگاه بزرگ‌ترین چالش پیش روی دولت-شهر آتن در خارج از سرزمین یونان قرار داشت (Renaud & Tarrant, 2015: 44).

به تبع آن فرمانروایانی که در چنین امپراتوری بر سند قدرت تکیه می‌زدند از دیدگاه دموکراسی آتنی به‌مثابه بدترین نمونه ممکن شهروند غیر مطلوب جلوه می‌کردند (Denyer, 2001: 96)؛ از این رو فرمانروایان هخامنشی بهترین گزینه برای آن هستند که به‌عنوان الگو و سرمشق به آلکیبیادسی نسبت داده شوند که متون تاریخی به تاسی از دیدگاه‌های

معاصرانش، برچسب‌ها و عناوینی همچون جاه‌طلب‌ترین آتنی و با توجه به اشاره توکودیدس به آرزوی وی برای تبدیل شدن به جبار آتن، دشمن‌ترین فرد نسبت به دموکراسی آتن را بر تارک خاطره تاریخی او نصب کرده‌اند. همچنین در میان زمامداران معاصر آلکیبیادس و سقراط و فراتر از آن، تمامی فرمانروایانی که نویسنده و مخاطبان اولیه رساله امکان کسب اطلاعاتی در باب آنان را داشته‌اند، هخامنشیان تنها شهریارانی محسوب می‌شوند که به آمال و آرزوهایی که سقراط برای آلکیبیادس برمی‌شمارد نزدیک شده یا بدان دست یافته بودند.

بر این اساس اشاره به فرمانروایان هخامنشی منعکس‌کننده دیدگاهی است که در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد در باب حدود اقتدار و شیوه زمامداری آنان در آتن و سرزمین یونان وجود داشت و حتی به‌طور ضمنی تا اندازه‌ای و با در نظر گرفتن قید احتیاط، بر احتمال رواج اتهامی عام مبنی بر الگوبرداری جاه‌طلبانی نظیر آلکیبیادس از هخامنشیان تأکید می‌کند.

۲. هدف از اشاره به نام کوروش و خشیارشا

پاسخ‌گویی به پرسش دوم که هدف نویسنده از اشاره به نام دو فرمانروای متمایز، یعنی کوروش و خشیارشا از میان تمامی فرمانروایان هخامنشی را مورد سؤال قرار می‌دهد، تلاشی فراتر از آنچه در مواجهه با پرسش نخست ضرورت داشت طلب می‌کند. نخستین پاسخی که می‌توان در مقابل پرسش از چرایی ذکر نام دو فرمانروای هخامنشی به‌صورت خاص به‌عنوان سرمشق‌های جاه‌طلبی متصور بود، تصادفی دانستن این امر و قابل تعویض تلقی کردن نام کوروش و خشیارشا با هر یک از سایر شاهان بزرگ هخامنشی است.

به عبارت دیگر نتیجه این پاسخ پیشنهادی این است که اگر به‌جای هر کدام از دو شاهنشاه مذکور، نام فرمانروایی دیگر از همین سلسله نیز درج می‌شد هیچ‌گونه خدشه‌ای به هدف و کارکرد مدنظر نویسنده «آلکیبیادس بزرگ» وارد نمی‌آمد. این در حالی است که دومین پاسخ احتمالی به پرسش پیش رو، دقیقاً بر موضعی مخالف استوار بوده و بر این نکته پافشاری می‌کند که احتمالاً باید وجود تمایزی بنیادی و اساسی در انگاره عمومی و تصویر پذیرفته‌شده کوروش و خشیارشا با سایر زمامداران هخامنشی در اذهان یونانیان باستان موجب آن باشد که نویسنده رساله این دو شاهنشاه را به‌صورت مصداقی در جایگاه تنها مردان قابل ستایش و در نتیجه آن شاید تنها سرمشق‌های واقعی برای آلکیبیادس جاه‌طلب قرار دهد.

نگارندگان پژوهش حاضر با توجه به قرائن و شواهد موجود با پرهیز از وسوسه تصادفی انگاشتن اشاره به دو شاهنشاه هخامنشی، پاسخ احتمالی دوم را سنجیده‌تر می‌دانند. در نظر داشتن این نکته مهم بایسته است که در مجموعه آثار افلاطون و نیز نوشته‌هایی که با توجه به

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، تابستان ۱۴۰۲ / ۴۳

سبک و اسلوب نگارش و محتوا می‌توان آن‌ها را رسالات افلاطونی یا آثار تحت‌تأثیر سنت افلاطونی دانست، پارسیان، شاهان پارس و مسائل مربوط به شاهنشاهی هخامنشی از موضوعاتی محسوب می‌شوند که به‌کرات از آن‌ها سخن رفته است. اما اشارات یادشده به مسائل مرتبط با شاهان بزرگ پارس، در قاطبه موارد بدون ذکر نام یک فرمانروای خاص صورت گرفته است.

به‌عنوان نمونه سقراط افلاطون در انتهای رساله آپولوژی (Apology)، پای «شاه بزرگ» را به‌عنوان نمونه‌ی اعلای بهره‌مندی از آرامش و رفاه مادی به میانه سخن خود می‌کشد (Apology, 40c) یا در رساله گرگیاس (Gorgias)، شخصی موسوم به پولوس (Polus) هنگامی که عقاید خود در باب نیک‌بختی و سعادت را نقل می‌کند، «شاه بزرگ» را به‌عنوان نماد نیک‌بختی معرفی می‌کند (Gorgias, 470e). در این موارد، به انگاره‌هایی اشاره شده است که در نگرش یونانیان باستان نسبت به تمامی شاهان هخامنشی مشترک و عمومی بوده است. به زبان دیگر تصور رفاه و آرامش مادی شاه پارس و نیز نیک‌بختی و سعادت وی، هیچ‌کدام انگاره‌ای محسوب نمی‌شوند که تنها در باب یک یا چند فرمانروای هخامنشی در اذهان یونانیان شکل گرفته باشد و چنین نگرشی را باید به‌مثابه یک نگرش عمومی و کلی در میان یونانیان باستان در باب جایگاه شاهنشاه و مسند فرمانروایی پارس، حال در اختیار هر فرمانروایی که باشد در نظر گرفت.

در مقابل، در آثار و نوشته‌های افلاطونی، اعم از رسالات شخص افلاطون یا هر نویسنده افلاطونی مسلک دیگر نظیر مؤلف «آلکیبیادس بزرگ» که اثر وی از اصول و نگرش افلاطونی تبعیت کند، در مواردی که هدف و انگیزه ذکر یک مثال، موضوعی باشد که دقیقاً و به‌صورت فردی و مصداقی با یک فرمانروای هخامنشی ارتباط پیدا می‌کند، از ذکر نام و عنوان خاص آن شاهنشاه خودداری نشده است.

با توجه به این شواهد، چنین می‌نماید که اگر مؤلف «آلکیبیادس بزرگ» نیز قصد داشت که شاه هخامنشی در معنای نوعی و عام آن را به‌عنوان سرمشق جاه‌طلبی چون آلکیبیادس معرفی کند، به‌جای درج نام دو فرمانروای خاص از عباراتی نظیر «شاه بزرگ» یا «شاه پارس» استفاده می‌کرد. بر همین اساس نگارندگان این احتمال را بیشتر می‌پسندند که احتمالاً در یونان سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، انگاره‌ای در باب کوروش و خشیارشا رایج بوده که آن‌ها را به‌صورت نمونه و مصداقی بارز از اقتدار و جاه‌طلبی نامحدود، به سرمشقی برای مردان بلندپروازی چون آلکیبیادس مبدل ساخته و در نتیجه ذکر نام هر دوی این فرمانروایان توسط نویسنده آلکیبیادس بزرگ تحت‌تأثیر همین نگرش عمومی صورت گرفته است. نگارندگان در

سطور آتی کوشیده‌اند که پاسخ پیشنهادی آنان به پرسش دوم تا حد امکان به محک نقد و تفسیری دقیق‌تر آزموده شود.

ارزیابی پاسخ پیشنهادی

پیش از این به تفصیل گفته آمد که جاه‌طلبی و سودای کسب ثروت و افتخار اساسی‌ترین و پرتکرارترین خصیصه‌ای است که چه در متون و منابع کهن و چه در پژوهش‌های جدید به‌کرات به وجود آن در ضمیر آلکیبیادس اشاره شده است (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۹۳۶/۲؛ Thucydides, VI, 15, Xenophon, I, 2: 12-14). همچنین، با وجود آنکه می‌توان ادعا کرد اگر قرار باشد از میان تمامی پادشاهان هخامنشی دو نفر را برگزید که دارای بهترین و بدترین شهرت باشند کوروش و خشایارشا به ترتیب مناسب‌ترین گزینه‌ها برای انتخاب خواهند بود (ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۶۳) و این خود نشانه غیرقابل انکاری از تمایزی چشمگیر در نحوه زمامداری آنان است، هر دو فرمانروای مذکور به‌گونه‌ای انکارناشدنی حد مطلق و گستره نامحدود اقتداری را در اختیار داشته‌اند که آلکیبیادس و هر فردی با جاه‌طلبی مشابه او می‌توانست سودای آن را در سر پیوراند. در حقیقت با وجود تمام تمایزهای موجود میان کوروش و خشایارشا، هر دو فرمانروا در عین برخورداری از اقتداری نامحدود و بی‌نظیر، در میان اتباع خود نیز از احترامی بی‌مانند و خدای‌گونه برخوردار بودند (Helfer, 2017: 27).

از این میان، در متون و منابع یونانی، کثرت شواهد و مدارکی که بازگوکننده جاه‌طلب‌انگاری خشایارشا از سوی یونانیان باشد به اندازه‌ای است که به جرئت می‌توان ادعا کرد نظیر آن برای هیچ شخصیت تاریخی دیگری یافت نمی‌شود و شهرت وی در جاه‌طلبی، شانه‌به‌شانه شاهان و فرمانروایانی در چرخه اساطیری یونان باستان می‌ساید. در حقیقت نام خشایارشا بیش از هر چیز به سبب هجوم بی‌سابقه و تمام‌عیار او به یونان و منطقه آتیکا (Attica) در یاد شهروندان دولت-شهر آتن باقی مانده بود (Denyer, 2001: 96)، واقعه‌ای که به‌نوبه خود به‌مثابه نمود عینی جاه‌طلبی در اذهان یونانیان ثبت شده بود. همچنین خواننده می‌تواند گذشته از مطالب مشهورتری که هرودوتوس (Herodotus) و آیسخولوس (Aeschylus) در باب بلندپروازی‌های شاهانه خشایارشا به یادگار گذارده‌اند، اشاره آیسخینس (Aeschines) به اقدامات بی‌سابقه وی نظیر حفر کانال در کوه آتوس (Athos)، احداث پل بر روی هلسپونت (Hellespont)، درخواست خاک و آب از یونانیان و خطاب کردن خود به‌عنوان سرور و ارباب جهانیان را در خطابه‌ای که علیه کتسیفون (Ctesiphon) ایراد کرده بود، به‌عنوان نمونه‌ای تمام‌عیار از جاه‌طلبی فراتر از حد تصور این فرمانروا در نگرش عمومی یونانیان، خاصه آتینیان

بررسی کند (Aeschines, III: 132). با توجه به این مطالب، سرمشقی برای جاه‌طلبان قلمداد کردن خشیارشا تا اندازه‌ای منطقی به نظر می‌رسد، اما امکان دستیابی به چنین نظرگاهی در باب کوروش، بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی بدین سهولت نیست.

کوروش حتی نزد قاطبه آن دسته از مورخان و محققان دهه‌های گذشته که با دیدگاهی مثبت به تحلیل و تفسیر اقدامات خشیارشا نپرداخته‌اند نیز از جایگاه و شهرت چشمگیری برخوردار است. حتی پنداره‌هایی که یونانیان معاصر شاهنشاهی هخامنشی درباره بنیان‌گذار این سلسله داشته‌اند و به یاری متون تاریخی یونانی درباره آن اطلاع داریم به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد نگرش آن‌ها نسبت به پادشاهی کوروش با آنچه پیرامون سلطنت خشیارشا می‌اندیشیده‌اند کاملاً متفاوت بوده است.

البته گزارش هرودوتوس از چگونگی مرگ کوروش و سخنان ملکه ماساژت‌ها (Masagets) با کالبد بی‌جان و سر بریده وی (هرودوت، ۱: ۲۱۴)، حتی اگر با بی‌احتیاطی کامل به‌عنوان گزارشی معتبر و مستند پذیرفته شده و هیچ‌گونه تشکیکی در صحت آن روا داشته نشود و روایات محدود نظیر آن می‌تواند تا اندازه‌ای به‌مثابه نمودی از ذهنیتی یونانی یا به‌صورت دقیق‌تر آتنی، درباره جاه‌طلب بودن کوروش در نظر گرفته شود، اما به هر روی در نگاه نخست چنین می‌نماید که برخلاف خشیارشا، کوروش از وجهه‌ای برخوردار نبود که او را به‌مثابه سرمشق و الگویی طبیعی برای مردی چون آلکیبیادس جلوه دهد که از نگاه شهروندان آتنی، به غایت قانون‌شکن، خودنما و از همه بدتر بدان اندازه جاه‌طلب بود که سودای دستیابی به جباری شهر را در سر پیوراند.

اما از سویی دیگر، احترام و اعتبار بی‌مثالی که کوروش در میان اتباع و فرمانبرداران و به‌ویژه هم‌تباران پارسی خود از آن بهره‌مند بود، به طور حتم می‌توانست مورد رشک هر جاه‌طلب جوانی قرار گرفته و موجبات ارجمندی صاحب آن اعتبار را در نظر فردی مانند آلکیبیادس فراهم آورد. نمود آشکار این میزان احترام را که نظیر آن حتی در رابطه با هیچ یک از دیگر فرمانروایان هخامنشی قابل شناسایی نیست نیز باید در متن تواریخ هرودوتوس جست‌وجو کرد، آنجا که مورخ یونانی یادآور می‌شود که پارسیان کوروش را پدر نامیده و علت این امر را نیز در شخصیت او و اهمیتی عنوان می‌کند که برای آرامش و آسایش اتباع خود قائل بود (هرودوت، ۳: ۸۹).

افزون بر این کوروش در جایگاه سرداری برجسته با توانایی‌های سپاهی‌گری درخشان قرار داشت که خاطره فتوحات پرجلوه‌اش در جهان باستان به اندازه‌ای پررنگ و دیرپا می‌نمود که حتی پروکوپوس قیصری (Procopius) در سده ششم میلادی، کوروش را در کنار اسکندر

مقدونی (Alexander III of Macedon) در جایگاه دو کشورگشای پیروزمند بزرگ تاریخ قرار می‌داد که به سبب جهانگیری و پیروزی‌های چشمگیر خود مورد ستایش مردم واقع شده بودند (پروکوپس، ۲: ۲).

یادآوری این نکته نیز ضرورت دارد که کوروش با فتوحات نظامی خود که منجر به تشکیل شاهنشاهی هخامنشی شد، در واقع معمار و سازنده اصلی بزرگ‌ترین چالش دولت‌شهر آتن محسوب می‌شد و خشایارشا به عنوان شهریاری که با عملکرد جاه‌طلبانه خود عظمت محدوده عملی و میزان حقیقی این چالش را برای یونانیان نمایان کرده بود، در حقیقت میراث‌دار همان دستگاه نظامی بود که در سایه تلاش‌های کوروش پا به عرصه وجود نهاده بود.

آلکیبیادس نیز در وهله نخست یک نظامی متبحر محسوب می‌شد که هیچ‌یک از مورخان عصر باستان در کنار خرده‌گیری‌های مکرر خود از شخصیت و نحوه زندگی شخصی او، توان زیر سؤال بردن مهارت‌های رزمی و توانایی اداره سپاه توسط وی را نداشتند. بدین سبب مهارت نظامی کوروش نیز می‌تواند به عنوان دیگر عامل برانگیزاننده احترام او در ضمیر آلکیبیادس مورد تأکید قرار گیرد.

با وجود این، در چنین پژوهشی ضرورت دارد که در این مرحله با هدف دستیابی به ارزیابی دقیق‌تر، تنها به یک فرایند تفسیری منفرد اکتفا نشود. در نتیجه برای پرهیز از ساده‌انگاری، سایر شاهانی که به علت قرارگیری در مسند قدرت شاهنشاهی هخامنشی واجد بخشی از شرایط مطرح‌شدن به عنوان الگو و سرمشقی افرادی نظیر آلکیبیادس بودند و نویسنده «آلکیبیادس بزرگ» نیز با توجه به زمان نگارش رساله امکان‌آشنایی با نام و شخصیت آنان را داشت به صورت جداگانه نیز مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۱. کمبوجیه: پسر و جانشین کوروش بزرگ، با توجه به موفقیت در تسخیر سرزمین باستانی مصر واجد ویژگی جنگاوری است، اما مدت‌زمان پادشاهی او در مقایسه با کوروش و خشایارشا بسیار کوتاه‌تر و به همین اندازه در قیاس با این دو فرمانروا ناشناخته‌تر محسوب می‌شود. به‌ویژه آنکه بر اساس داده‌های متون یونانی به نظر نمی‌رسد کمبوجیه دست‌کم برخلاف کوروش و به‌ویژه خشایارشا سیاست فعال گسترده‌ای را در قبال مناطق ایونی‌نشین آسیای صغیر یا سرزمین اصلی یونان اعمال کرده باشد؛ بنابراین اشاره به نام او نمی‌تواند به اندازه دو فرمانروای مذکور تأثیرگذار باشد.

۲. داریوش یکم: در میان سایر شاهان هخامنشی، داریوش یکم پس از کوروش و خشایارشا مناسب‌ترین نامزد ممکن برای تبدیل به نماد یک فرمانروای جاه‌طلب و بلندپرواز محسوب می‌شود. به‌ویژه که نمی‌توان وجود سیاستی فعال در طول فرمانروایی وی در قبال یونان و

سرزمین‌های یونانی‌نشین را انکار کرد که موجبات شناخت گسترده یونانیان از داریوش یکم را فراهم آورده بود. همچنین اعتبار وافر داریوش در میان اتباع و اقتدار وی در مسند شاهنشاهی را نیز نمی‌توان زیر سؤال برد، اما باید به این نکته توجه داشت که نویسنده «آلکیبیادس بزرگ» فرمانروایانی را مورد احترام آلکیبیادس جوان قلمداد کرده است که ذکر نام آن دو با اهداف ضمنی وی در نگارش رساله هم‌خوانی بیشتری دارد.

توضیح اینکه محتوای کلی رساله به هر روی در باب ماهیت آدمی، لزوم خودشناسی و اهمیت تربیت است، اما نویسنده این مسئله را نیز در نظر دارد که اقدامات آتی آلکیبیادس وی را به‌مثابه نمونه‌ای نامناسب از شاگردان و هواداران سقراط در آورده بود که به گواه تاریخ سرنوشتی به‌جز مرگی دور از وطن و تا اندازه‌ای بدنامی در انتظار نداشت. نویسنده همچون بسیاری از سقراطیان و شاگردان بلافصل یا با واسطه سقراط (یگر، ۱۳۹۳: ۱۱۵۷/۳)، با هدف تیرئه فیلسوف از مسئولیت اشتباهات و خطاهای آتی آلکیبیادس که ارتباط با وی از عواملی بود که در دهه‌های پس از مرگ فیلسوف بر چهره او سایه افکنده بود (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۶۴۷/۲-۶۴۶)، در سطور پایانی رساله چنین پیش‌بینی را بر زبان سقراط جاری می‌کند:

«آرزو می‌کنم به مقصود برسی. ولی با آنکه در نیکی نهاد تو تردید ندارم می‌ترسم عشق فرمانروایی بر توده مردم آتن بر من و تو پیروز گردد و ما را تبه سازد.» (135e)

بنابراین در اشاره به الگوها و سرمشق‌های آلکیبیادس نیز از فرمانروایانی نام رفته است که ضمن برخورداری از قدرت و احترام، در قضاوت و داوری‌ها کاملاً خوش‌نام نباشند و حتی سرنوشت آنان نیز چندان مساعد نباشد. ناگفته روشن است که داریوش یکم که حتی تصویری که از او در متون یونانی -خاصه تراژدی پارسیان آیسوخولوس و تواریخ هرودوتوس و به‌استثنای اثری همچون کوروپدیای کسنوفون (Cyropaedia)، در مقایسه با تمامی فرمانروایان هخامنشی خردمندانه‌تر به نظر می‌رسد، خصایص لازم برای تبدیل به یک الگوی جاه‌طلب و در عین حال بدنام را ندارد.

در حالی که روایت مشهوری از مرگ کوروش و نحوه برخورد با کالبد بی‌جان وی توسط ملکه ماسازت‌ها در میان یونانیان و نیز مرگ خشیارشا در یک توطئه درباری، پایان کار هر دو فرمانروای قدرتمند را به‌گونه‌ای تراژیک با مرگ آلکیبیادس تاریخی پیوند می‌دهد. در حقیقت نام‌بردن از این دو فرمانروا می‌توانست رگه‌هایی از یک هشدار مبنی بر سرانجامی نامساعد برای آلکیبیادس یا هر فرد جاه‌طلبی مانند او را در خود نهان کند؛ بنابراین حتی نام‌بردن از داریوش به‌عنوان یکی از مردانی که نزد آلکیبیادس جوان ارجمند و مورد احترام بود نمی‌توانست از تأثیری که ذکر نام کوروش و خشیارشا به‌دنبال داشت برخوردار باشد.

۳. شاه معاصر، اردشیر یکم: در میان فرمانروایان هخامنشی پس از خشایارشا، ارزیابی در باب هیچ یک به استثنای اردشیر یکم ضرورت ندارد. توضیح اینکه هر چند در زمان نگارش «آلکیبیداس بزرگ» شاهانی همچون خشایارشا دوم، سغدیانوس، داریوش دوم و حتی اردشیر دوم نیز فرصت جلوس بر اریکه قدرت را یافته بودند، با توجه به فضای روایی رساله و اشاره مستقیم در متن به این موضوع که در زمان گفت‌وگوی خیالی سقراط و آلکیبیداس جوان تاج فرمانروایی شاهنشاهی هخامنشی بر سر اردشیر پسر خشایارشا بود (123c-d) وی آخرین پادشاهی است که به صورت منطقی می‌توانست یکی از دو جایگاه الگوهای جاه‌طلب را اشغال کند.

اردشیر یکم نه تنها پادشاه معاصر گفت‌وگوی سقراط و آلکیبیداس است و به مدت طولانی بر مسند قدرت تکیه زده بود، بلکه از فرمانروایانی به شمار می‌رفت که شاهنشاهی هخامنشی در طول دوره وی به صورت گسترده و به طرق گوناگون با یونان و سرزمین‌های یونانی‌نشین در ارتباط بود؛ بنابراین وی از دید یونانیان پادشاه ناشناخته یا کمتر شناخته‌شده‌ای محسوب نمی‌شد. اردشیر یکم همچنین حائز ویژگی‌های مهمی بود که می‌توانست مورد رشک واقع شود یا موجبات احترام افرادی چون آلکیبیداس را فراهم آورد.

در یک تحلیل محققانه، اثری از انحطاط یا ضعف سیاسی و نظامی در شاهنشاهی هخامنشی در طول فرمانروایی اردشیر یکم مشهود نیست، به‌ویژه آنکه وی خاصه در ابتدای جلوس بر تخت سلطنت با بحران‌های مقطعی بزرگی دست‌به‌گریبان بود که به‌خوبی از پس آن برآمد: آن‌چنان که از خلال متون و منابع یونانی برمی‌آید، اردشیر نه تنها با حضوری فعال بر توطئه‌گران درباری چیره شد، بلکه حتی شورش پرمخاطره یکی از برادران خود در شرق قلمرو هخامنشیان را سرکوب کرد (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۲۴-۲۲۵).

گذشته از عرصه طغیان‌های درون‌خانمانی و نبردهای داخلی، سرداران اردشیر یکم موفق شدند آتش شورش دامنه‌دار مصر را که به‌وسیله ناوگان مجهز و قدرتمند آتنی مورد حمایت بود نیز خاموش کنند (کتزیاس، ۱۳۹۰: ۲۲۵-۲۲۶). این واقعه به اندازه‌ای از اهمیت برخوردار بود که بریان (Pierre Briant) آن را تضعیف‌کننده موقعیت آتن و بروسیوس (Maria Brosius) شکستی تحقیرکننده برای دریانوردان و دولت-شهر آتن تلقی می‌کنند و حتی اومستد (Albert Olmstead) از این واقعه با عنوان لطمه‌ای خردکننده به آتن یاد کرده است (بریان، ۱۳۹۳: ج ۱، ۹۰۷، بروسیوس، ۱۳۹۸: ۴۸، اومستد، ۱۳۹۰: ۴۲۰-۴۱۹). حتی در باب معاهده مشهور کالیاس (Kallias) که گاه به‌مثابه نشانه‌ای از ضعف دستگاه سیاسی-نظامی شاهنشاهی بدان نگریسته می‌شود نیز امروزه دیدگاه‌های منصفانه‌تری وجود دارد که این

مصالحه را توافقی محدود برآورد می‌کنند (بریان، ۱۳۹۳: ۱ / ۹۰۹).

با وجود این شخصیت و سرانجام اردشیر یکم سبب می‌شود که اشاره به نام او نیز کارکردی هشداردهنده چون کوروش و خشیارشا نداشته باشد. افزون‌بر این اردشیر یکم برخلاف پیشینیان خود شاهی جنگجو محسوب نمی‌شد و با وجود چند اشاره به مهارت رزمی او، داده‌های موجود در متون مختلف نیز هیچ‌گاه شهرت نظامی ویژه‌ای را به این فرمانروا نسبت نمی‌دهند. به عبارت دیگر در میان یونانیان معاصر شاهنشاهی هخامنشی، برخلاف کوروش و خشیارشایی که یک لشکرکشی عظیم اصلی‌ترین و به یادماندنی‌ترین کردار او برای ساکنان سرزمین یونان محسوب می‌شد، جنگاوری شهرت اصلی اردشیر یکم قلمداد نمی‌شد.

نتیجه‌گیری

کوروش در جایگاه معمار شاهنشاه هخامنشی، فرمانروایی بود که بزرگ‌ترین چالش پیش روی یونانیان و به‌ویژه آتنی‌ها در سایه فتوحات وی امکان پدیدآمدن یافت و خشیارشا نیز با لشکرکشی تاریخی خود به سرزمین یونان، نام خود را به‌عنوان شهریاری جاه‌طلب، بلندپرواز و جنگاور در حافظه جمعی یونانیان ثبت کرده و با عملکرد جاه‌طلبانه خود عظمت محدوده عملی و میزان واقعی این چالش را برای یونان و دولت-شهر آتن نمایان کرده بود. درحقیقت «جاه‌طلبی» همان کلیدواژه‌ای است که همچون پژواکی از یک آوا، منعکس‌کننده تلقی یونانیان سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، از عملکرد و نحوه فرمانروایی خشیارشا است و با توجه به بنیان‌گذاری شاهنشاهی هخامنشی توسط کوروش، می‌تواند یکی از نموده‌های تلقی آنان از این پادشاه نیز دانسته شود. این خصیصه البته در پنداره عمومی یونانیان نسبت به سایر پادشاهان هخامنشی به‌ویژه کمبوجیه و داریوش یکم نیز دیده می‌شود، اما به‌هرروی چنین می‌نماید که ویژگی‌هایی نظیر کشورگشایی و جاه‌طلبی بیش از آنکه با نام و آوازه دیگر فرمانروایان این سلسله گره خورده باشد، به صفت خاص کوروش و خشیارشا مبدل شده بود. بر این اساس تفسیر انتقادی و تطبیقی متن رساله «آلکیبیادس بزرگ» نشان از آن دارد که نه تنها کوروش بزرگ و خشیارشای یکم از خصایص و ویژگی‌های متعددی برای مبدل‌شدن به الگوهای مناسب در این بخش از رساله برخوردارند، بلکه سایر شاهان هخامنشی نیز تا اندازه زیادی فاقد چنین خصوصیتی به نظر می‌رسند.

از سوی دیگر با توجه به محتوای «آلکیبیادس بزرگ» و چهره تاریخی آلکیبیادس در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، این نکته را نباید از نظر دور داشت که نویسنده رساله، هر که بوده باشد، با محترم و ارجمند تلقی کردن دو فرمانروای هخامنشی از سوی چنین

شخصیتی، بیش از هر چیز هدف خود در تبرئه سقراط از خطاها و اشتباهات آتی شاگرد جوانش را پی‌گیری کرده است. به عبارت دیگر به صورتی منطقی تبعیت از دو فرمانروایی که خود با وجود اقتداری بی‌نظیر، احترامی انکارنشدنی و برخورداری از توان و امکانات نظامی فوق‌العاده در نهایت یا به مرگی دردناک و نه‌چندان افتخارآمیز^۱ گرفتار شده‌اند یا گاه عدم توفیقشان در کارزار به‌مثابه عامل اضمحلال یک قدرت سیاسی بزرگ مدنظر قرار گرفته است. بر همین اساس در مجموع صاحب ارج و اعتبار تلقی‌کردن کوروش و خشایارشا از سوی آلکیبیادس در این رساله، می‌تواند به‌مثابه نقدی اساسی بر وجهه عمومی و عملکرد سیاسی وی، به‌عنوان یک شهروند نامطلوب دولت-شهر آتن ارزیابی شود. به بیان دیگر، اعتبار و جاهت کوروش و خشایارشا از منظر آلکیبیادس جاه‌طلب، لزوماً به‌منزله برخورداری این دو شاهنشاه هخامنشی از چنین اعتباری در نگاه مرسوم شهروندان آتنی معاصر او نخواهد بود. افزون‌بر این، محترم و صاحب ارج بودن هخامنشیان برای آلکیبیادس جاه‌طلب، نه تنها نمایانگر وجود دیدگاه مثبت آتنیان در باب فرایندهای کسب، حفظ و اعمال قدرت در شاهنشاهی هخامنشی نیست، بلکه نشان‌دهنده مستبدانه یا دست‌کم نامطلوب تلقی‌کردن -یا به عبارتی جلوه‌دادن- عملکرد فرمانروایان این سلسله در نظر دموکراسی آتنی است.^۲

۱. چنین عباراتی با توجه به انگاره‌هایی درج شده که در برخی از متون یونانی معاصر شاهنشاهی هخامنشی بازتاب یافته است و بر این اساس الزاماً با نظرگاه‌های نویسندگان این سطور مطابقت نمی‌کند.

۲. مراد نگارندگان این نیست که فرمانروایانی همچون کوروش و خشایارشا در نظر یونانیان صرفاً در جایگاه شخصیت‌هایی نامطلوب قرار داشتند. باید توجه داشت که انگاره‌های متعدد و گاه مثبتی، به‌ویژه در باب فرمانروایانی همچون کوروش دوم، داریوش دوم و حتی اردشیر دوم، در اذهان یونانیان در باب هر یک از شاهان هخامنشی شکل گرفته بود. بر این اساس، انگاره بررسی‌شده در این پژوهش، تنها و تنها یکی از این تصورات و پندارهای عمومی و دیدگاه‌های رایج را دربرمی‌گیرد.

منابع

استاتارد، دیوید (۱۳۹۷) *تاریخ یونان باستان در پنجاه زندگي نامه*، ترجمه شهربانو صارمی، تهران: ققنوس.

اشتراوس، لئو (۱۴۰۰) *گفتار سقراطی کسنوفون*، ترجمه یاشار جیرانی، چاپ ۳، تهران: آگه.
افلاطون (۱۴۰۱) *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کایانی، جلد ۱ و ۲، چاپ ۵، تهران: خوارزمی.

اومستد، ا. ت (۱۳۹۰) *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، چاپ ۸، تهران: امیرکبیر.
بریان، پی‌یر (۱۳۹۲) *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، جلد ۱، چاپ ۴، تهران: فرزاد روز.
بروسیوس، ماریا (۱۳۹۸) *ایران باستان*، ترجمه عیسی عبدی، چاپ ۴، تهران: ماهی.
پروکوپیوس (۱۳۸۲) *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه محمد سعیدی، چاپ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
رز، اچ. جی (۱۳۷۲) *تاریخ ادبیات یونان*، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ ۲، تهران: امیرکبیر.
کنزیاس (۱۳۹۰) *پرسیکا: داستان‌های مشرق زمین تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کنزیاس*، لوید لولین جونز و جیمز رابسون، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: تهران.

کسنوفون (۱۳۹۴) *خاطرات سقراطی*، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ ۳، تهران: خوارزمی.
گمپرتس، تئودور (۱۳۷۵) *متفکران یونانی*، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد ۲، تهران: خوارزمی.
ویسهوفر، یوزف (۱۳۹۰) *ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ ۱۱، تهران: ققنوس.

هرودوت (۱۳۸۹) *تاریخ هرودوت*، ترجمه متضی ثاقب‌فر، جلد ۱، تهران: اساطیر.
یگر، ورنر (۱۳۹۳) *پانیدیا*، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد ۱ و ۲، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.

Aeschines (1958): *The Speeches of Aeschines: Against Timarchus, On the Embassy, Against Ctesiphon*, with an English translation by Charles Darwin Adams, Harvard University Press.

Archie, Andre (2015): *Politics in Socrates Alcibiades: A Philosophical Account of Plato's Dialogue Alcibiades Major*, Springer, New York.

Baynham, E. J & Harold Tarrant (2012): "Fourth-Century Politics and the Date of the Alcibiades I", in: *Alcibiades and the Socratic Lover-Educator*, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.

Benitez, Eugenio (2012): "Authenticity, Experiment or Development: The Alcibiades I on Virtue and Courage", in: *Alcibiades and the Socratic Lover-Educator*, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.

De Romilly, Jaqueline (2019): *The Life of Alcibiades: Dangerous Ambition and the Betrayal of Athens*, translated by Elizabeth Trapnell Rawlings, Cornell University Press, Ithaca and London.

Gribble, David (1999): *Alcibiades and Athens: A Study in Literary Presentation*, Oxford University Press, Oxford.

Helfer, Ariel (2017): *Socrates and Alcibiades: Plato's Drama of Political Ambition and Philosophy*, University of Pennsylvania Press, Philadelphia.

- Morrison, Donald R. (2010): "Xenophon's Socrates as Teacher", in: Oxford Readings in Classical Studies: Xenophon, Edited by Vivienne J. Gray, Oxford University Press, Oxford.
- Plato (2001): Alcibiades, Edited by Nicholas Denyer, Cambridge University Press, New York.
- Plato (1984): Euthyphro, Apology, Crito, Meno, Gorgias, Menexenus: The Dialogues of Plato, Vol 1, translated with comment by R. E. Allen, Yale University Press, Haven and London.
- Plutarch (1959): Plutarch's Lives IV: Alcibiades and Coriolanus, Lysander and Sulla, with an English Translation by Bernadotte Perrin, The Loeb Classical Library, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- Renaud, Francois & Harold Tarrant (2015): The Platonic "Alcibiades I": The Dialogue and its Ancient Reception, Cambridge University Press, Cambridge.
- Schleiermacher, Friedrich (1836): Introductions to the Dialogues of Plato, translated from the German by William Dobson, Cambridge.
- Thucydides (2009): The Peloponnesian War, Translated by Martin Hammond, with an Introduction and Notes by P. J. Rhodes, Oxford University Press Inc., New York.
- Tuplin, Christopher (2018): "Plato, Xenophon and Persia", in: Plato and Xenophon, Edited by Gabriel Danzig, David Johnson and Donald Morrison, Brill, Leiden & Boston.
- Yuji, Kurihara (2012): "Socratic Ignorance, or the Place of the Alcibiades I in Plato's Early Works, in: Alcibiades and the Socratic Lover-Educator, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.
- Xenophon (1994): Memorabilia, translated and annotated by Amy L. Bonnette, with an Introduction by Christopher Bruell, Cornell University Press, Ithaca and London.

List of sources with English handwriting

- Briant, Pierre. (2013). *Histoire de l'empire Perse de Cyrus a Alexander*, translated by Nahid Foroughan, tehran: Farzan [In Persian]
- Brosius, Maria. (2019). *The Persians: An introduction*, translated by Isa Abdi, Tehran: Mahi [In Persian]
- Ctesias (2011). *History of Persia, tales of the Orient*, translated by Fereydoon Majlesi, Tehran: Tehran [In Persian]
- Gomperz, Theodor. (1996). *Griechische Denker: eine Geschichte der entiken philosophie*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: Kharazmi [In Persian]
- Herodotus. (2010). *The histories of Herodot*, translated by Morteza Saghebfar, Tehran: Asatir [In Persian]
- Jaeger, Werner. (2014). *Paideia*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: Kharazmi [In Persian]
- Olmsread, Albert Ten Eyck. (2011). *The history of Persian empire*, translated by Mohammad Moghadam, Tehran: Amirkabir [In Persian]
- Plato. (2022). *Collections of works*, Translated by Mohammad Hasan Lotfi & Reza Kaviani, Tehran: Karazmi [In Persian]
- Procopius. (1983). *History of the wars: The Persian wars*, translated by Mohammad Saeedi, Tehran: Elmifarhangi [In Persian]
- Rose, H.J. (1993). *A handbook of Greek literature*, translated by Ibrahim Younesi, Tehran: Amirkabir [In Persian]
- Strauss, Leo. (2021). *xenophon's Socratic discourse*, translated by Yashar Jeirani ,Tehran: Agah [In Persian]
- Stuttard, David. (2018). *A history of ancient Greece in fifty lives*, translated by Shahrbanoo Saremi, Tehran: Qoqnoos [In Persian]
- Wiesehöfer, Josef. (2011). *Ancient Persia*, translated by Morteza Saghebfar, Tehran: Qoqnoos [In Persian]
- Xenophon (2015). *Memorabilia*, Translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: Kharazmi [In Persian]
- Source of English
- Aeschines (1958): *The Speeches of Aeschines: Against Timarchus, On the Embassy, Against Ctesiphon*, with an English translation by Charles Darwin Adams, Harward University Press.
- Archie, Andre (2015): *Politics in Socrates Alcibiades: A Philosophical Account of Plato's Dialogue Alcibiades Major*, Springer, New York.
- Baynham, E. J & Harold Tarrant (2012): "Fourth-Century Politics and the Date of the Alcibiades I", in: *Alcibiades and the Socratic Lover-Educator*, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.
- Benitez, Eugenio (2012): "Authenticity, Experiment or Development: The Alcibiades I on Virtue and Courage", in: *Alcibiades and the Socratic Lover-Educator*, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.
- De Romilly, Jaqueline (2019): *The Life of Alcibiades: Dangerous Ambition and the Betrayal of Athens*, translated by Elizabeth Trapnell Rawlings, Cornell University Press, Ithaca and London.
- Gribble, David (1999): *Alcibiades and Athens: A Study in Literary Presentation*, Oxford University Press, Oxford.
- Helfer, Ariel (2017): *Socrates and Alcibiades: Plato's Drama of Political Ambition and Philosophy*, University of Pennsylvania Press, Philadelphia.

- Morrison, Donald R. (2010): "Xenophon's Socrates as Teacher", in: Oxford Readings in Classical Studies: Xenophon, Edited by Vivienne J. Gray, Oxford University Press, Oxford.
- Plato (2001): Alcibiades, Edited by Nicholas Denyer, Cambridge University Press, New York.
- Plato (1984): Euthyphro, Apology, Crito, Meno, Gorgias, Menexenus: The Dialogues of Plato, Vol 1, translated with comment by R. E. Allen, Yale University Press, Haven and London.
- Plutarch (1959): Plutarch's Lives IV: Alcibiades and Coriolanus, Lysander and Sulla, with an English Translation by Bernadotte Perrin, The Loeb Classical Library, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts.
- Renaud, Francois & Harold Tarrant (2015): The Platonic "Alcibiades I": The Dialogue and its Ancient Reception, Cambridge University Press, Cambridge.
- Schleiermacher, Friedrich (1836): Introductions to the Dialogues of Plato, translated from the German by William Dobson, Cambridge.
- Thucydides (2009): The Peloponnesian War, Translated by Martin Hammond, with an Introduction and Notes by P. J. Rhodes, Oxford University Press Inc., New York.
- Tuplin, Christopher (2018): "Plato, Xenophon and Persia", in: Plato and Xenophon, Edited by Gabriel Danzig, David Johnson and Donald Morrison, Brill, Leiden & Boston.
- Yuji, Kurihara (2012): "Socratic Ignorance, or the Place of the Alcibiades I in Plato's Early Works, in: Alcibiades and the Socratic Lover-Educator, edited by: Marguerite Jonson and Harold Tarrant, Bristol Classical Press, London.
- Xenophon (1994): Memorabilia, translated and annotated by Amy L. Bonnette, with an Introduction by Christopher Bruell, Cornell University Press, Ithaca and London.



**Critical Interpretation of a Concept:
Cyrus II and Xerxes I in the Platonic Conversation "Alcibiades Major"¹**

Farzad Rafieifar²
Esmaeil Sangari³
Seyed Masoud Seyed Bonakdar⁴

Received:2023/09/21
Accepted: 2023/12/14

Abstract

Some scholars doubt that the dialog "Alcibiades Major" was written by Plato, but this conversation has an important place among the works belonging to the Platonic school. "Alcibiades Major" contains a dialog between Socrates and the young Alcibiades, and in some parts of the conversation they also talk about the Achaemenid Empire. In this study, only one part of the conversation has been considered, namely that Socrates mentions Cyrus the Great and Xerxes I as the only people the young and ambitious Alcibiades respects. Thus, the aim of this study is to identify, through a critical and comparative reading of the conversation of "Alcibiades Major", the concepts and images that led the author to mention the names of Cyrus and Xerxes as the only honorable persons for Alcibiades". Finally, this study aims to analyze the hidden ideas that existed in the public opinion of the Greeks of the 5th and 4th centuries BC about these two Achaemenid great kings.

Keywords: Achaemenid Empire, Alcibiades Major, Plato, Cyrus II, Xerxes I.

1. DOI: 10.22051/hii.2023.45279.2851

2. PhD Student, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran.
f.rafieifar@yahoo.com

3. Associate professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran
(Corresponding Author). e.sangari@ltr.ui.ac.ir

4. Assistant Professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran.
sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493